

در میان هشت روزنامه سراسری و مهم کشور، ظاهراً روزنامه اطلاعات بیش از سایرین به ادبیات می پردازد. این روزنامه هر هفته یک صفحه را به شعر، یک صفحه را به نثر و یک صفحه را به آثار نوجوانان یا جوانان اختصاص می دهد؛ اما با بروری بر مطالب ادبی فرودین ماه روزنامه ها جمع بندی دیگری نیز می توان ارائه داد: اینکه روزنامه ها به درج شعر آن هم عمدتاً چاپ شعر شاعران غیر حرفه ای و بعضاً کلاسیک بیشتر علاقه مندند تا به چاپ آثار متون و باز تقریباً تمام روزنامه ها اخبار ادبی داخلی را از نشریه خود حذف کرده اند. اما برخی گهگاه اخبار ادبی خارجی چاپ می کنند. (شاید در این شیوه آسودگی خیال بیشتری نهفته باشد) سه، چهار روزنامه نیز ظاهراً چون در دسر هنر [سینما، تئاتر، هنرهای تجسمی، و...] و اصحاب هنر کمتر از ادب و ایضاً اصحاب کلمه است، با اینکه کلمه ادب و هنر را بر پیشانی صفحه هایشان (آن هم گاهی رنگی) درج کرده اند، عملاً عذر ادب را از صفحاتشان خواسته اند. یکی، دو روزنامه نیز برای اینکه هم ادبیات داشته باشند و هم محترم مانه از چاپ و نشر ادبیات معاصر ایران شانه خالی کنند، دائماً به کاوش در بنای کهنه ادبیات کلاسیک (یا به تعبیر ناخوشایند آن نویسنده: نیش قبر) مشغول اند.

به هر حال اینک مدتهاست که روزنامه های کشور (کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، همشهری، رسالت، سلام، جهان اسلام و ایران) تقریباً ادبیات معاصر ایران را از موضوع کار خود حذف کرده اند. طبق بررسی به عمل آمده حتی برخی از روزنامه ها نیز که گاه گذاری ناپرهیزی کرده و یادی هم

از ادبیات می کنند، یا صرفاً چشمشان به آن طرف مرنده است، یا دائم هزاتوی ادبیات کهن را می کاوند و یا فقط از مطالب تو قلم ها استفاده می کنند. از طرفی مجلات ماهانه ادبی که بعضاً دو ماه یکبار - آن هم با تیراژی ناچیز - منتشر می شوند با حرکت کند خود توان حمایت جدی از ادبیات معاصر و جوانان کشورمان را ندارند. نتیجه نیز قابل پیش بینی است: پدید آوردن گان حرفه ای ادبیات ملی که به حال خود رها و از تشویق جدی و دائم رسانه های مکتوب و مهم کشور محروم شده اند، روز به روز افسردگی شان بیشتر و تولیداتشان کمتر می شود - خصوصاً که اوضاع بد اقتصادی نیز مزید بر علت است. به علاوه هر روز تعداد خوانندگان ادبیات ملی نیز کمتر می شود. حال سؤال اصلی این است که پدید آوردن گان ادبیات ملی، کدام نگاه ناخوددستی را مرتکب شده اند و یا به چه بیماری واگیرداری مبتلا هستند که روزنامه های کشور دائم از آنها و آثارشان می گریزند، به آنها بد و بیراه می گویند و یا اساساً حضورشان را نادیده می گیرند؟

این سؤال را با گروهی از اهل قلم و سردیران جراید در میان گذاشتیم برخی لطف کردند و پاسخ دادند که از آنان سپاسگزاریم.

یادآوری این نکته ضرورت دارد که پاره ای از صاحب نظران و ارباب جراید کمتر به رویکرد و هدف پرسشها توجه کرده اند. شاید آنها بیش از هر چیز، فرصت موجود را برای بیان حرفهای ناگفته مفید تشخیص داده اند. علل و عوامل هر چه باشد، کیان به نظرات و تمایلات آنان احترام می گذارد.

چرا ادبیات معاصر را حذف کرده اند؟

ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



کریم امامی نویسنده و مترجم

اجازه بدهید پاسخ به سؤال شما را با پرسش عامتری آغاز کنم: مگر روزنامه های پرتیراژ ما درباره انواع دیگر ادبیات چیز زیادی می نویسند؟ جدی ترین گوشش برای پرداختن به مقوله انتشارات و کتاب در یک روزنامه کثیرالانتشار «شهر کتاب» همشهری بود که آن هم ظاهراً تعطیل شد. با حسن نیت ترین روزنامه ها معمولاً هفته ای نصف صفحه را به مقوله کتابهای تازه اختصاص می دهند و آن را با فهرستی از مشخصات و احیاناً عکس روی جلد کتابها پر می کنند که این آسانترین شکل پرداختن به موضوع است ولی آیا بهترین و مؤثرترین شیوه همین است؟ حسن نیت مشابهی که در مدیریت رادیو و تلویزیون نسبت به کتاب و نشریات ابراز می شود، مخصوصاً در ایام برگزاری هفته کتاب با نمایشگاههای بزرگ کتاب، اغلب منجر به خواندن صورتی از مشخصات کتابهای جدیدالانتشار در پشت میکروفون یا جلوی دوربین می شود، ولی آیا

بسیار فکرمی کنیم این برنامه های موجز و مختصر، و این فهرستهای فشرده و مکانیکی در جلب توجه خوانندگان و خریداران کتاب کارساز باشد، و اگر قرار است رکود بشکند و فروش کتاب به روزهای پر رونق بعد از انقلاب بازگردد، ناشران و ناقدان باید به گونه ای دیگر عمل کنند. باید به مردم بقبولانند که خواندن کتاب - نمی گویم الزاماً خرید آن - برایشان از نان شب واجبتر است. متأسفانه مدتی است نه خود کتابها و نه گزارش امثال ما از محصولات ناشران وطنی به هیچ وجه چنین تصویری را به مردم نمی دهد. تا کی کتاب سازی و غرغره سخنان تکراری؟

یکی از مشکلات جدی نشریات برای پرداختن به امر کتاب و ادبیات پیدا کردن نویسندگانی است که بتوانند یک معرفی یا نقد خواندنی از کتابی بنویسند، و در اینجا برمی خوریم به سستی که منتقدان ما در گذشته، در این نیم قرن اخیر، در مورد نقدنویسی برپا کرده اند، سست نقد حزبی خطی آقا معلمی که موضع

کسی از ناشران سؤال می کند تا مشخص شود این نوع تبلیغ در بالا بردن فروش کتاب مؤثر بوده است یا نه؟

مقد همیشه از موضع نویسنده یا مترجم بالاتر است و هدفش در درجه اول غلط گیری و فضل فروشی است و نه جلب توجه خواننده به کتاب و موضوع آن. و در واقع این نوع نقد به جای آنکه خواننده را جلب کند، او را گریزان می‌سازد.

بنابراین برای خارج ساختن بازار کتاب از این بلرزدگی و بی‌تفاوتی عمومی، نه تنها نیاز به کتابهایی بهتر و زنده‌تر داریم، بلکه نیاز به نسل تازه‌ای از نویسندگان نقد و معرفی‌های جذاب و دلکش نیز داریم که خوانندگان را با کتاب آشنی دهند. و حالا در این شرایط، چه جای تعجب، که آثار جدید حتی مطرح‌ترین و نامی‌ترین نویسندگان معاصر هم در مطبوعات یا سکوت مواجه می‌شود، چه رسد به آثار نویسندگان و شاعران جوانتر؟

شعر و رمان معاصر عرصه‌ای است که هرگونه آن سازی می‌زند و نوایی سر می‌دهد و پشت هر گل آن زنبوری کمین کرده است؛ بنابراین جای تعجب است اگر سردبیرهای ما از ترس بیشتی زنبور دشمنان را برای چین گل دراز نکند؟

عباس عجدی سردبیر روزنامه سلام

۱. برای طرح وسیع یک موضوع در مطبوعات می‌باید تقاضای کافی در میان مخاطبین باشد، حتی اگر مسأله‌ای در روزنامه‌ها مطرح شود و کسی بخواند، چه فایده‌ای بر آن مترتب است؟ باید قبول کرد اگر خواندن مطلبی مطلوبیت داشته باشد، بناچار طرح می‌شود، مگر آنکه به صورت جبری مانع چاپ و طرح این گونه مسأله‌ها شود. بنابراین تیرداختن به مسأله ادبیات یا ناشی از فقدان مطلوبیت آن است یا به سبب ممانعت جبری از طرف حکومت.

قطعاً می‌توان گفت: فقدان مطلوبیت عنصر مهمی در این امر است. به نظر من این امر به دلیل دوری ادبیات موجود از متن زندگی مردم و مسائل اصلی جامعه است. اگر می‌بینیم در مواردی یک فیلساف یا نویسنده مورد نقد وسیع قرار می‌گیرد، علتش آن است که موضوعاتی که از جانب وی عنوان می‌شود، به نحوی مرتبط با مسائل اصلی جامعه است و مستقل از اینکه دیدگاهش صحیح است یا غلط، مورد تأیید یا رد موافقین و مخالفین قرار می‌گیرد و این موضوع منجر به طرح ادبیات در عرصه مطبوعات و جامعه می‌شود. اگر بخواهم کلمه‌ای را با قدری مسامحه برای ادبیات فعلی خودمان انتخاب کنم، باید بگویم ادبیات ما فاقد بُعد اجتماعی - سیاسی است، البته منظورم از سیاسی پرداختن به مراجع قدرت یا حزب و غیره نیست، به نظر من طرح دقیق و مؤثر اختلاف طبقاتی، دگرگونی ارزشها و خصیلتها و موارد مشابه، دقیقاً یک عمل سیاسی است و هنگامی که ادبیات ما به شکلی مؤثر و جذاب به عرصه‌های پویای جامعه بپردازد، به طور طبیعی خودش هم در کنار و حتی برتر از این تحولات مطرح می‌شود. متأسفانه باید گفت، ما نویسندگان زیادی که به لحاظ سیاسی و اجتماعی در

فکر و عمل صاحب توانایی باشند نداریم، عده‌ای از این نظر متغیر هستند، عده‌ای هم پیروی از قدرت و نان به نرخ روز خوردن را ترجیح داده‌اند، و اندکی هم توانا هستند.

۲. انصاف باید داد که همه مشکل به نویسندگان مربوط نمی‌شود. طرح ادبیات پویا در عرصه مطبوعات و بالاخص روزنامه‌ها یا منوعیت‌های نانوشت‌های هم مواجه است، و البته این مشکل به زمینه‌های دیگر علم و ادب و هنر و سیاست و اقتصاد و غیره نیز مربوط می‌شود.

۳. شاید گفته شود می‌توان مطلوبیت ادبیات را از طریق پرداختن به آن ایجاد کرد؟ من قبول می‌کنم ولی طرح قدرتمند و مفید یک مسأله احتیاج به نویسندگان توانا دارد. متأسفانه باید گفت روزنامه‌ها نمی‌توانند خودشان یا از طریق خبرنگارانشان به این



مهم بپردازند، بلکه این پدیدآورندگان ادبیات هستند که باید به هر طریق ممکن خود را به این رشته‌ها برسانند و مسائل را از آن طریق طرح کنند و مطمئن باشند مطبوعات - حداقل سلام - هم آنان را می‌پذیرند، ولی واقعیت این است که نوعی برج عاج نشینی در عده‌ای وجود دارد که فکر می‌کنند دیگران باید به دنبال آنان بدون و وقتی هم دعوت کردند، پول و حق الزحمه کافی بپردازند، و یا عرض معذرت از سؤال کننده محترم به نظر من این جملات که: «پدیدآورندگان ادبیات ملی به حال خود رها و از تشویق جدی و دائم رسانه‌های مکتوب و مهم کشور محروم شده‌اند، روز به روز افسردگیشان بیشتر و تولیدشان کمتر شده، هر روز تعداد خوانندگان ادبیات ملی کمتر می‌شود... ادبیات معاصر، کدام گناه ناخوشدنی را مرتکب شده...» ناشی از همان برج عاج‌نشینی است که فصد دارد تقصیر را به گردن دیگران بیندازد و در واقع به نوعی بی‌عنایتی هم به پدیدآورندگان واقعی ادبیات ملی است. مگر

رسانه‌ها کیستند که باید نویسندگان و پدیدآورندگان ادبیات ملی را تشویق کنند؟ ادبیات ملی می‌باید منشاء تمام امیدها و آرزوها و زدودن افسردگیها باشد، این نحوه تصور نسبت به کودکان رواست نه افراد بالغ و عاقل، که طبعاً ادبیات ما در مواقع مقتضی ادعای بلوغ می‌کند.

۴. شاید سؤال شود چه موقع ادبیاتی پویا و اجتماعی خواهیم داشت؟ بدهی است وقتی که پدیدآورندگان ادبیات وارد گود شوند؛ بدون حضور در عرصه اجتماع و بخصوص سیاست به مفهوم موضعگیری قاطعانه علیه و له آنچه که ظلم و حق می‌دانند نمی‌توانند پدیدآورنده ادبیاتی جذاب و مؤثر باشند، و بدون این حالت امکان رسیدن به بلوغ و پختگی فکری اگر بگویم محال، لاف اندک است و تحقق این شرط مقتضیاتی دارد که افراد برج عاج نشین نمی‌توانند آن را رعایت کنند.

۵. با وجود نکات فوق، سلام در حد مقدمات محدود مادی خود آماده است که پدیدآورندگان ادبیات ملی را با آغوش باز بپذیرد تا با طرح مسائل ادبیات معاصر و روز به پویایی بیشتر این عرصه که نیاز جامعه امروزی ماست کمک کند.

شاهرخ تویسرکانی سب‌بیر مجله نهج‌السنن

تقریب به اتفاق ایده‌های بزرگ از دل حرفه‌های ساده و کوچکی برخاسته و مطرح و عملی شده است. حالا هم موضوع ساده سؤال شعاعت که به ذهن بسیاری از اهل اندیشه رسیده، اما شاید امکان طرح و تشریح آن وجود نداشته و یا زمان و مکان بیانش مهیا نبوده است، تا به امروز که برسیه‌اید:

- چرا؟

پاسخ می‌دهیم و باز سؤال می‌کنیم
- کدام چرا؟

و پرسش نهایی این است که: چرا روزنامه‌ها از فرهنگ و مشخصاً ادبیات معاصر استقبال نمی‌کنند، و یا به طرح مضامین و پاسخهایی از این دست نمی‌پردازند؟

در این نوع مباحث می‌توان از زوایای گوناگون و از نظرگاههای مختلف (از تمام شقوق و شعب جامعه‌شناسانه آن گرفته تا دیگر مقولات از قبیل روانشناختی فرهنگی) به چنین سؤالاتی پاسخهای مجله‌ده داد.

● آیا اصولاً روزنامه در مقام یک رسانه خبری، موظف به ارائه و طرح ادبیات معاصر هست؟

● ادبیات معاصر چیست و ما به کدام چهره از ادبیات «معاصر» می‌گوییم؟

● آیا روزنامه که مختص انعکاس گزارشهای خبری، تالیفات سیاسی و تحلیلهای اجتماعی (بویژه در جهان سوم، علی‌الخصوص در ادوار بحرانیها، تشها و شتابها...) است، می‌تواند موضوع موضوعی ماندگار و کاملاً پویا و بنیادی به نام ادبیات، آن هم ادبیات معاصر باشد؟

● آیا مجموعاً یک روزنامه، در نفس کار و بنا

به نیاز خود نسبت به واژه، معنا و ادبیات، به صورت غیرمنظم حامل بار فرهنگ و ادبیات نیست؟
 ● کدام بخش از فرهنگ، دستاورد کدام جناح از اهل قلم را می‌توان ادبیات معاصر نامید، و آیا به حقیقت چنین تقسیم‌بندی و اعمال و رعایت خطوط سیاسی در ادبیات، امری اصولی و معنادار است؟

● آیا استقبال و یا عدم استقبال روزنامه‌ها (که در جامعه ما به معنای رسانه‌های خبری صاحب هویت شده است) از ادبیات معاصر، نقشی در ترویج و یوایی و یا به عکس، انزوا و ایتانی آن دارد؟ گفته که ایده‌ها و مباحث گسترده و جدی گاه ریشه در حرفها و سؤالاتی ساده دارد، و می‌تبد که سؤال ساده شما، با همه مفهوم بظاهر ساده آن، خود پاسخی وسیع و عمده‌جانبه می‌طلبد، چرا که یکی از جدی‌ترین معضلات فرهنگی جامعه ما را در بطن خود، به صورتی غافلگیرکننده مطرح کرده است، راستی چرا؟ آیا در طول قرن اخیر که از عمر «عصر حسرد و روزنامه‌نگاری و دوران روشنفکری» می‌گذرد، کدام روزنامه دست به چنین اقدامی جدی زده است؟

اگر در ایران چنین فن و تجربه‌ای وجود نداشته و ندارد، آیا در جوامع دیگر هم چنین بوده و هست؟ مثلاً در لبنان، جریده امل و نشریه فرهنگی، استقلال خود را دارد و در کنار حرکت محوری خود در حوزه ادبیات، از اعلام خبر و فهرست حوادث اجتماعی و سیاسی نیز غافل نمی‌ماند، در ترکیه روزنامه «حریت»، در پاکستان روزنامه «جنگ»، در افغانستان زمانی روزنامه «سرباز»، در عراق و دیگر ممالک خاورمیانه و حتی آسیا، روزنامه راه خود را می‌رود و نشریه ادبی کار خود را می‌کند، اما از آنجا که قلم و کلمه به فرهنگ بازمی‌گردد و نامه روزانه و روزنامه نیز از چنین آیشخوری تغذیه می‌کند، لاجرم در گته موضوع، زبان یکی است و مضمون چندگانه، آیا گزارشی جدی و مؤثر در باب صفوف و هیئت جنگ، ادبیات معاصر نیست؟ آیا گزارشی زنده، ادبیات معاصر نیست؟ ترجمه مقالات سیاسی، اقتصادی و حتی پزشکی؟ آیا اثر غربی که در کتاب جامعه‌پرداز شفا و یا اثر پزشکی قانونی بوعلی آمده است، اثری ژرف در حیطه ادبیات است، یا... این شبه رمانهایی که امروزه به تقلید از پست مدرنیسم مارگريت اتوود و آلن رب گریه و... به زبان ناسطره پارسی مخلوط نوشته می‌شود؟ پس می‌تبد که ادبیات صاحب میدانی عظیم با کرانه‌هایی تا فراخوانی دوردست است که حتی به قولی، روزنامه‌ها را هم در بر می‌گیرد، یعنی اگر درست و علسمی و هوشمندانه برخورد شود، این ادبیات است که روزنامه را در زهدان وجود خود محاصره می‌کند، و نه روزنامه که بخواهد ادبیات را مطرح کند یا نکند؟ حال باید ریشه‌ها و عللی که موجبات طرح چنین سؤالی را پیش آورده است مورد تفحص و دقت قرار داد، آیا ارزش شتابزده ارسال اخبار (حالا از هر نوع و در هر زمینه‌ای) تا آنجاست که زبان،

دستور، فرهنگ و ادبیات تنها به مثابه «ابزار» آن هم ابزار بی‌رحمت و آشفته مورد استفاده روزنامه و رسانه‌های گروهی قرار بگیرد؟ یا مراد ما از ادبیات و فرهنگ معاصر تنها محدود به شعر، قصه، نقد و ترجمه و مقولاتی در این زمینه و از این دست می‌شود؟

۱. نه تنها در جهان سوم، که در کشورهای صنعتی و به اصطلاح پیشرفته نیز، مفهوم روزنامه همان رسانه خبری است، با این تفاوت که بعد تبلیغات، بویژه تبلیغات تجاری را نیز بدک می‌کند، از شرق تا غرب، روزنامه‌ها به درج و انتشار اخبار گوناگون اختصاص دارند، مگر اینکه از روز نخست اعلام هویت و حیات، بخشی را ویژه هنر و ادبیات قرار دهند، که نمونه آن، هم در جهان سوم وجود دارد و هم در کشورهای غربی و صنعتی. پس تا به امروز تلقی و برداشت ما از روزنامه، همین مرز و تعریف خاص بوده است، بسم روزنامه در حقیقت و حتماً موظف به ارائه و طرح ادبیات (به آن معنای حرفه‌ای و آکادمیک، و ترویجی) نیست، چرا که هنر و ادبیات حرفه‌ای نمی‌تواند و نباید در حاشیه رویدادهای خبری، به صورت سپاهنشین مطرح شود، بلکه خود ارگانی مستقل و کاملاً حرفه‌ای می‌طلبد.

۲. از «معاصر بودن» به آن معنای علمی و دقیق، حتماً تولد و آفرینش در زمان حال منظور نیست، چه بسا امروزه در حوزه هنر و ادبیات آثار عبقده‌ای خلق و ارائه می‌شود که ایداً متعلق به زمان ما نیست، و از نظر عملکرد، یوایی و شمرده‌می و تریبخش مربوط به فزون گذشته است، در حالیکه مثلاً شعر حافظ بعد از حدود هفتصد سال هنوز هم به مفهوم امروزی آن «معاصر» است، چرا که به سؤالات انسان معاصر پاسخ می‌دهد. هنر و ادبیات پیشرو و مؤثری که بتواند در راه و سفر تکاملی انسان معاصر مفید افتد و گرهی از گره‌های حیات فلسفی و اجتماعی و حتی سیاسی او را باز بگشاید، یقیناً در بخش تعاریف ادواری، به عصر معاصر تعلق دارد. ادبیاتی که از مشکلات، زندگی، بود و نبود، فر چند و چون حیات فرد و جامعه امروزی، به طرح سؤال می‌پردازد، یا به دیگر سؤالات مطرح پاسخ می‌دهد، ادبیات معاصر محسوب می‌شود، که این ادبیات و هنر و فرهنگ معاصر، بویژه در جهان سوم، به‌طور اعم به سه بخش تقسیم می‌شود:

الف: هنر و ادبیات دولتی - که عموماً اهل آفرینش این نوع ادبیات، تحت شرایطی خاص در حول یک نخله، اندیشه، اراده و بنا ایندولوتوری، اهداف مشترک دولت مورد علاقه خود را پیش می‌برند و از نیروی تبلیغات آن بیشترین بهره‌برداری را می‌کنند، و گاه این راه را متمهد و مسئول نیز تعریف کرده‌اند.

ب: هنر و ادبیات بی‌طرف - که نه در جناح میلفین صاحب امر قرار می‌گیرد، و نه در طیف معترضین، تنها به خاطر نفس خلاقیت، به صورت آرام و نرم و بدون قیل و قال روزمرگی کار خود را ادامه می‌دهد. اهل هنر وابسته به این مسیر، عموماً

خبر امور را در خط سوم تشخیص می‌دهند، یعنی نه معترض و نه پستولی.

ج: هنر و ادبیات معترض و مخالف - که بعضاً به طیف روشنفکران اپوزیسیون تعلق دارد (حالا چه در مبین و یا چه در خارج از مرزها ارائه شود) و به اصطلاح به هنر مقاومت معروف شده است، اما این هنر و ادبیات مقاومت هم همواره جبهه مثبت و انسانی نداشته است، و گاه تنها از معانی عازینی همین «معترض بودن» را در پی می‌آورد، ورنه هنر و ادبیات درجه و منزلتی دارد که نه قربانی شعار می‌شود، نه وابسته به یک جناح سلطه‌طلب، سالها ادبیات بلشویکی در مقام مقاومت و اعتراض به جهان معرفی شد، اما جای پای درستی در ادبیات جهانی به جای نگذاشت، و یا در بخش مخالفین آنها نیز اثری چشمگیر خلق نشد که امروزه بتوان از آن به مثابه الگوی ادبیات مقاومت یاد کرد.

۳. در مورد این مسأله که آیا روزنامه می‌تواند منعکس‌کننده ادبیات معاصر باشد، تحلیلها و تعاریف و تفاسیر بسیاری شده است، اما حداقل در جامعه ما تا بوده، روزنامه‌های دولتی هرگز پایگاه هنر و ادبیات نبوده است و طی صد سال اخیر تنها به گونه رسانه‌ای خبری عمل کرده‌اند، البته گاه در طول هفته و ماه روزنه‌ای هم باز شده که محل بازتاب گونه‌های هنر و ادبیات بوده، اما هرگز جدی گرفته نشده است.

۴. سوای همه این مباحث، در یک نگاه کلی و در یک قضاوت نهایی، اگر تعریفی ویژه از هنر و ادبیات ارائه ندهیم و مراد ما از هنر و ادبیات - به ویژه انواع ادبی - همان استفاده از کلمه، نثر و نظم و دیگر مقولات وابسته به جهان ادبیات باشد، نفس کار روزنامه‌نگاری نیز جدا و مستقل از ادبیات نخواهد بود، و در حقیقت ذنبای وسیع ادبیات به عنوان سرچشمه‌ای مطرح می‌شود که روزنامه هم شولود می‌تعلق به آن است. در این مورد، اگر صاحبان قلم و نویسندگان روزنامه، دارای آن درجه اعتبار فرهنگی و ادبی باشند و در عین ارائه یک رسانه خبری و بظاهر فاقد ادبیات، در واقع با رسم‌الخط و کلام و تأثیر نثر و نوع بیان خود، گونه‌ای ادبیات معاصر خلق کنند، در این زاویه بند می‌بینیم که ادبیات معاصر از روزنامه جدا نیست، بلکه روزنامه می‌تواند شمره سالم ادبیات معاصر باشد.

۵. اینکه واقعاً دستاورد کدام جناح از اهل قلم را می‌توان ادبیات معاصر نامید، امری ساده نیست، در صدر مشروطیت و بعد از آن، بخش ادبیات افشاگر بر ادبیات شکست و ادبیات تسلیم غلبه داشت، اما امروزه بخش مهمی از ادبیات افشاگر آن روزگار در حوزه نقد جدی نمی‌گنجد و کلاً ادبیات محسوب نمی‌شود. پس در این زمینه و برای داوری نهایی، باید صبوری کرد. در حال حاضر تقسیم‌بندی جناحین از نظر نقد هنری غیرممکن به

۶. حال استقبال یا عدم استقبال روزنامه از ادبیات معاصر، چه نقشی در رشد یا ایستایی آن دارد، خود مبحثی جدی و وسیع است که می‌تواند شروع یک گزارشی مؤثر فرهنگی باشد، اما به صورت کلی آنچه مسلم است باید اقشاری را که خواننده حرفه‌ای روزنامه‌ها هستند در نظر گرفت، در جهان سوم چند درصد خوانندگان روزنامه‌ها (که شویندگان و بینندگان رادیو و تلویزیون هم هستند) به گونه‌ای جدی سرنوشت ادبیات و هنر و فرهنگ - آن هم از نوع معاصر آن - را تغییب می‌کنند؟ در همین جامعه قمار خودمان، بعضی روزنامه‌ها (در برابر ۶۰ میلیون جمعیت) تا تیراژ ۱۰۰ هزار نسخه سقوط کرده‌اند، و اگر بخش راهنمایی و آگهیها را حذف کنند، این ۱۰۰ هزار رقم اندک امروزی را هم از دست می‌دهند، و از سوی دیگر مگر در جامعه ما چند درصد علاقه‌مند جدی به ادبیات معاصر وجود دارد؟ بحران نشر و بحران مطالعه و بحرانی مالی و فرهنگی تیراژ مؤثرترین کتابها را تا دو هزار نسخه پایین آورده است. مطبوعات جدی ما در حوزه ادب و هنر معاصر با خطر تعطیلی روبرو شده‌اند، آن هم به علت گرانی مصالح چاپ، در نتیجه گرانی قیمت، و در نهایت پرهیز خواننده کم‌بینه (مالی) از خرید مطبوعات. دانشجویان رشته‌های هنری و ادبی نهایت علاقه را هم که داشته باشند، فقیرند و توانایی مالی ندارند. من از شهرستانی دور نامه دارم که چهار نفر علاقه‌مند بول روی هم گذاشته‌اند تا توانسته‌اند یک مجله، یک شماره «دنیای سخن» بخرند. آیا این مشت، نمونه خروار نیست؟ در بحث کارمندان هم همین طوره، فقط می‌ماند اهل قلم و عدای معدود که دلسوز فرهنگ این مرز و بومند، که مجلات اختصاصی و ویژه هنر و ادبیات به آنها و به خواستشان پاسخ می‌دهند. منظور از این یادآوری، اشاره به نقش روزنامه در ترویج ادب و هنر معاصر بونه، که با این وضعیت موجود در جامعه ما، نتیجه فقط فاصله‌ای است که میان روزنامه‌های رسمی یا ادبیات معاصر پیش آمده است. در حال حاضر روزنامه‌های غیردولتی و ظاهراً مستقل نیز هیچ نقشی در مورد ارائه و معرفی و رشد ادبیات معاصر ندارند، و ما نباید انتظار و توقعی هم داشته باشیم، چرا که نه زمینه‌اش مساعد است و نه کادرهای صاحب دوایر ادبی در روزنامه‌ها چندان حرفه‌ای و توانمند که بتوانند به این مهم و وظیفه نظریه عمل کنند، و ما طی ۱۰۰ سال اخیر هرگز روزنامه‌ای حرفه‌ای و پر دوام و بقا نداشته‌ایم که در اساس، ویژه هنر و ادبیات و فرهنگ معاصر باشد؛ هفتنامه‌ها و ماهنامه‌های بسیاری بوده‌اند که در بعضی موارد نقش کارسازي داشته‌اند، از آن جمله «مجله موسیقی» که هدایت و نیما را معرفی کرد، و مجله «سخن» خانلری که هنوز هم مطالبش معاصر و پاسخگوست، امروزه حتی جای یک مجله جدی در سيطرة هنر و ادب معاصر در جامعه ما خالی است، چه رسد به روزنامه...!

بهاء الدین خرمشاهی محقق، نویسنده و مترجم

یا اجازه شما بنده از دنده خوش‌بینی، و مخالفت با برداشت حضرت عالی برمی‌خیزم و بر آنم که به ادبیات معاصر فارسی یا ایران و حتی جهان آنقدرها که تصور می‌کنید و شکایت دارید، کم و ناچیز پرداخته نمی‌شود. تا آنجا که حافظه نبح‌نمای من مدد می‌دهد، بی نقد و نظرها و تفسیر و تحلیلها درباره ادبیات جدید یا معاصر در مطبوعات، یا در عالم نشر می‌بینم. از شعر که بگذریم، زیرا آنقدر به شعر نو و نثر نو پرداخته می‌شود که جای شکر دارد نه شکایت، امروزه به گمان من در مورد بزرگان شعر نو از جمله نیما، شاملو، اخوان، فروغ و سهراب سهری، حتی می‌توان کتابشناسی تدوین و طبع کرد. یعنی ثبت و ضبط مشخصات طبع و نشر مقالات و رسالاتی که در باره این بزرگان هست، بالغ بر کتابی دست کم ۱۰۰ و دست بالا ۳۰۰، ۴۰۰ صفحه‌ای می‌شود. اگر قبول ندارید بودجه‌اش را



نامش کنیم از ادبیات مشخص کتابها بگذریم، چراغ دارم که ظرف دو، سه ماه کتابشناسی یکی از آن پنج تن را فراهم کند.

چون سوره کتاب که اخیراً در شبیر شعر سپهری بیرون آمده است، یک مجموعه مشکل از پیش از یکصد و پنجاه مقاله درباره شعر و شخصیت سپهری سالهاست که تدوین شده است و نزدیک به انتشار است. نشان به آن نشان که راقم این سطور هم مقاله‌ای در شرح این نکه از شعر ژرفاؤرف و زلال او که می‌گوید: «ما درم آن پایین، استکانها را در خاطره شط می‌شست» نوشته است. قرار است این مجموعه را «باغ آینه» منتشر کند. امیدوارم مرغ آمین در راه باشد، و به دعای شیفگان شعر سپهری، این مجموعه از محقق بیرون آید. یک نمونه دیگر از رونق نقد شعر، انتشار منظم نشریه‌ای است متین به نام «شعر» که هر شماره‌اش از شعاره پیشین بریازتر و منجم‌تر است.

اگر حرفه را درباره رونق بحث و بررسیهایی شعر نو در عصر حاضر قبول دارید دیگر کوتاه می‌آیم و این بحث را بسنده می‌دانم. اما در باب به اصطلاح ادبیات داستانی نیز وضع نوبه‌کننده نیست. از جمله اینکه یک مجله پرویمان به همین نام یعنی «ادبیات داستانی» منتشر می‌شود. کدامیک از رمانهای مهم و مطرح امروز را می‌شناسید که درباره‌اش نقد و نظرها نوشته باشند! محفوظی مردگان، تالار آینه، اهل عرفا، طوبی و معنای شب، یا آثار دولت‌آبادی از کازنامه سینج گرفته تا گل‌داز - علی‌ذکره السلام - جای خالی سلوچ، و رودگاز سپری شده، درباره رازهای سوزمین من آقای دکتر براهنی هم نقد و نظر هم به صورت چندین و چند مقاله و هم به صورت کتاب منتشر شده است. درباره کتاب جدید انتشار خانم دانشور یعنی جزیره سوگردانی هم چند نقد و نظر در مطبوعات دیده‌ام. بنده از رونق مطبوعات در عصر حاضر به سهم خود و با خوش‌بینی جلیلی‌ای که دارم راضی هستم. اگر بعضی از مطبوعات یا روزنامه‌ها بحث از ادبیات معاصر را از نشریه خود حذف کرده باشند، باکی نیست. به قول حافظ:

اگر از بهره دل چی چی و چی چی بست
دل قوی دار که از بهر خدا بگشاید

غفور گرشاسبی مدیر مسئول روزنامه ابرار

برسیه شده است چرا روزنامه‌ها به ادبیات معاصر توجهی ندارند؟ با طرح دو پرسش به موضوع می‌پردازم: نخست اینکه منظور از «توجه چیست؟»

پرسش دیگر: وظایف روزنامه در تعریف کلی از روزنامه چیست؟

روزنامه در ارتباط با مخاطبان خود و به دلیل عمر کوتاهی که دارد، بیشتر جنبه‌های خبری و تحلیلی را دنبال می‌کند، لذا عمر یک شماره روزنامه به دلیل نقش خبری و اطلاع‌رسانی زویدادها شاید از پنج ساعت تجاوز نکند. اما هفتنامه‌ها و ماهنامه‌های تخصصی، در هر زمینه - در اینجا بحث ما هفتنامه‌ها و ماهنامه‌هایی است که به ادبیات و هنر می‌پردازند و طول عمری بیشتر (از ۶ روز) دارند - امکان بیشتری برای توجه به ادبیات معاصر دارند یا به عبارت دیگر، ادبیات معاصر در حوصله هفتنامه‌ها و ماهنامه‌ها می‌گنجد.

با این بحث کوتاه در مجموع می‌توان گفت که روزنامه‌ها جز در آرشوها نگهداری نمی‌شوند و مردم به دلیل کوتاه بودن عمر اخبار و زویدادها پس از استفاده از روزنامه، آن را کنار می‌گذارند، این کار بی‌حرمتی به روزنامه نیست، که در حقیقت استفاده درست از روزنامه است.

در سؤال شما روزنامه بخصوصی منظور نیست و سؤال شما پرسشی کلی است و من به لحاظ نقش خبری روزنامه به پاسخ این پرسش اشاره کردم. در اینجا از کار روزنامه ابرار صحبت می‌کنم، چنانچه به آرشو مراجعه کنید، روزنامه ابرار در



انعکاس اخبار و رویدادهای فرهنگی و هنری، شاید انعکاسی مطلوب داشته باشد. ما بی هیچ ملاحظه و یا اعمال سلیقه شخصی در انعکاس این نوع اخبار کوشیده‌ایم.

قطعا برای انعکاس رویدادها و اخبار فرهنگی و هنری - به دلیل محدود بودن صفحات روزنامه و میزان اهمیت آن اخبار و رویدادها - طبقه‌بندی خاصی قابل هستیم، اهمیت خبر و رویداد است که تعیین‌کننده جای مناسب آن برای چاپ در صفحه اول به عنوان ویرتین روزنامه و یا در صفحات دیگر است.

این قسمتی از تلاش فرهنگی - هنری ما بوده

است و به این حد نیز بسنده نکرده‌ایم و در کنار هر رویداد فرهنگی - هنری تلاش کرده‌ایم به جوانب آن خبر نیز بپردازیم.

اما یک نکته در پرسش شما وجود دارد که به سهولت می‌توان آن را دریافت. نحوه برخورد بعضی از نشریات با ادبیات و هنر معاصر، برخورد معقولی نیست. مانند بی‌نهایت جلوه‌اندازن فعالیت هنرمندان معاصر و یا نقد نامناسب یک اثر هنری، در باره این گونه برخوردها فقط می‌توان گفت که هنر جایگاه خود را حفظ خواهد کرد و همچنان به جامعه تحرک و شادایی خواهد داد. هنرمند به وسیله آثارش جایید می‌ماند پس بی‌هنرها و بی‌هنری‌شان ماندگار نیستند.

در آستانه تردید

کسی از آنسوی ظلمت، مرا صدا می‌کرد
 که بادبادک خورشید را، هوا می‌کرد
 کسی - سبک‌تر از اندیشه‌ای - که چون می‌رفت،
 به جای گام زدن در هوا شنا می‌کرد
 به شکل کودکی من کسی، که با یک برگ
 به قدر صد چمن غرق گل سقا می‌کرد
 کسی که دفتر عمر مرا به هم می‌ریخت
 و برگ‌های پلاسیده را جدا می‌کرد
 طلوع‌های مرا و غروب‌های مرا
 در اینسوی آنسوی تقویم جابجا می‌کرد

□

دلم به وسوسه‌اش رفته بود و تجربه‌ام
 در آستانه تردید، پا به پا می‌کرد
 مگر نه کودکی‌ام راهکوب پیری بود
 که ز ابتدای سفر مشق انتها می‌کرد؟
 کسی نگفت نسیم از تبار طوفان است
 و گرنه غنچه کجا مشت بسته و می‌کرد؟
 بهار نیز که با خون گل وضو می‌ساخت
 هم از نخست به پاییز اقتدا می‌کرد

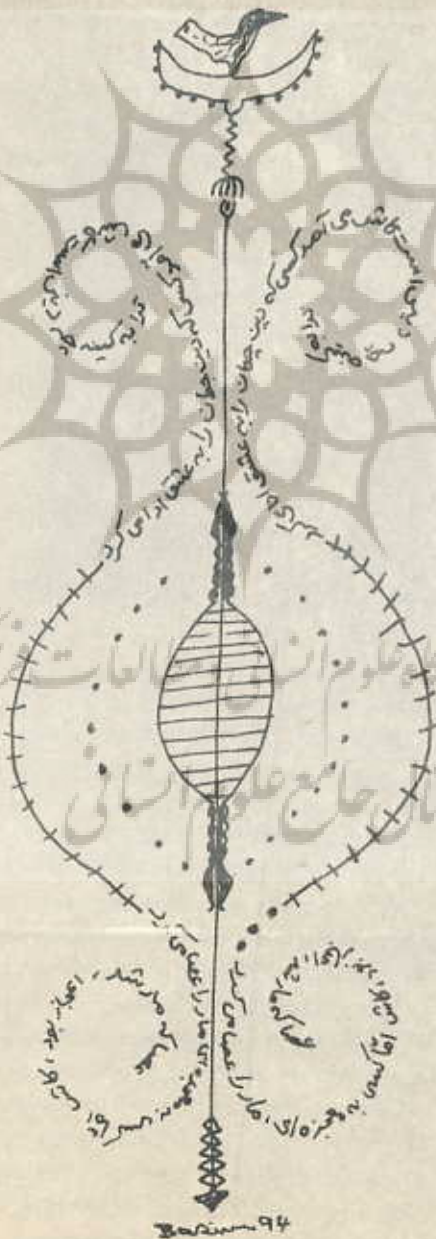
□

که می‌گرفت رها کن، صفای صلح کسی
 که آهوان گرفتار را رها می‌کرد
 ترا به کینه چه دینی است کاش می‌آمد
 کسی که دین جهان را به عشق ادا می‌کرد
 عصا که مار شد، اعجاز بود، کاش اما
 کسی به معجزه‌ای، مار را عصا می‌کرد

دی ماه ۷۲

طرحی از پرتو یک شعله

سالها در طلب عشق تو می‌ساخته‌ام
 تا به خون جگر این جامه روان ساخته‌ام
 خامه بسیار به کف ماند که شایسته شود
 تا بدین مختصر از عشق تو پرداخته‌ام
 چون نگریم چو شود داغ تو جاری ز دلم
 خون به یاد تو من از دیده روان ساخته‌ام
 من چه آرام به زبان لایق خون تو بود
 هر چه گویم نسزد کان همه نشناخته‌ام
 عاشق و سر به نی و تشنه و مظلوم و شهید
 این حسینی است که دل در ره او ساخته‌ام
 من دل‌باخته در روز عزا و شب هجر
 دل سیه روی سیه جامه سیه ساخته‌ام
 آنچنان مشعل آزادگی افروخته‌ای
 کاینچنین بیرق دلدادگی افراخته‌ام
 هم از آن روز جزا شاید از آتش بر هم
 کآتش عاشقی از شعله نینداخته‌ام
 نینوا را نتوان در سخن آورد پدید
 بحث کوهی است که گاهی من از آن ساخته‌ام
 آتشی بود و من از دور به سختی «سالک»
 طرحی از پرتو یک شعله در انداخته‌ام



۹۴

مجتبی کاشانی